



۲۰۱۵/۰۷/۲۴



محمد ولی آریا

دیکتاتوری سرک ساز یا دیموکراسی زهنیت ساز

قسمت دوم

لینک قسمت اول

[http://www.afghan-](http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/aria_mw_dictature_saraksaaaz_ya_democratie_zehniyatsaaz_۱.pdf)[german.net/upload/Tahlilha_PDF/aria_mw_dictature_saraksaaaz_ya_democratie_zehniyatsaaz_۱.pdf](http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/aria_mw_dictature_saraksaaaz_ya_democratie_zehniyatsaaz_۱.pdf)

اگر گفته شود که قانون اساسی موجود، محتوای عدم مداخله خانواده سلطنت در اداره سیاسی کشور بود، باید تفهیم کرد که آن ماده قانون با اقدام به کودتای سرطان، کاملاً ملغی شده بود که رژیم کودتا در تطبیق سایر ارزش های آن قانون دست باز داشت و یا به سادگی می توانست در همان روز اول، بر پرنسیپ های آزادی و دیموکراسی تمکین کند و به اثبات برساند که نیاتش برای تحول، قلبی نبوده است.

اشتباه بزرگ در آن است که ما اداره قانونی و حاکمیت قانون را با دیکتاتوری مغالطه می کنیم، بدین معنی که اگر در یک جامعه هرج و مرج و خود سری مقتدرین طاری باشد، ما فکر می کنیم که یک شخص مقتدر و مستبد باید قدرت را بدست بگیرد و همه را سرکوب کند و نظم و دسپلین را جاری سازد؛ اما اشتباه این طرز دید آنست که نخست چنین فرد مقتدری را که بیرون از اقتدار مسلط باشد، چگونه باید یافت. هرگاه فردی از طریق آرای عامه به میان نیامده باشد و برای برقراری نظم با استفاده از طرق نامشروع و مخفیانه، به قدرت دست یابد و خود را مافوق قانون قرار دهد و خود قانون گذار و خود مجری قانون باشد،

- چه کسی تضمین کرده میتواند که این فرد، یک قانون عادلانه و مشروع را تطبیق می کند، نه اراده خود را،
- و آیا این بی ارتباطی با مردم، باعث آن نمی شود که بر همه کس و همه ملت بی اعتماد باشد و برای حفظ مقام خود، امنیت یک زندان را در کشور قایم کند،
- و یا سرمایه یک ملت فقیر را در زیر نام حفظ امنیت، اما در حقیقت برای سرکوب همه ناراضیان و رقبا، خرج جاسوس گماری و خبر چینی سازد و بدین وسیله ثروت ملی را تباہ و اخلاق اجتماعی را به فساد بکشاند.
- کی می تواند تضمین کند، قوانینی که او مطرح و اجراء می کند، حافظ منافع و آزادی مردم باشد، نه وسیله حفظ قدرت خودش و سرکوبی مردم؟

همچنان رژیمی که در بی خبری مردم به میان آمده است و به آگاهی و نقش مردم در تعیین سرنوشت شان هیچ الزام و اعتقادی ندارد و صرف به رضایت بیگانگان اهمیت قایل است و فقط آنها را از نیات خود در کشور مطلع می گرداند، اما ملت خویش را در خواب غافل گیر می کند، مسلماً چنین رژیمی نه متعلق به مردم است و نه از سوی مردم حمایت می شود، لذا در بحر بی اعتنائی و بی اعتمادی مردم دست و پا می زند و از آنجایی که هیچ اتکاء مردمی ندارد، برای تضمین بقا و دوام، خویشان را به دامن بیگانگان می اندازد، که چنین سرنوشتی، قصه پهلوان کاروان را بیاد می آورد (اگر هموطنان خواهان دانستن آن هستند، می توانیم از طریق این پورتال وزین آن حکایت را به اطلاع شان برسانیم). این سرنوشت نامیمونی است که هر بار در کشور ما تکرار می گردد و بعد از وقوع آن، قلمزنان منظومه هایی در مدح آن می سرایند.

حال می رویم به سراغ عناوین بلند بالا اما فاقد معنی، چون :

■ **مستبد خوش نیت،**

■ **دیکتاتور باکفایت**

■ **و بالاخره دیکتاتوری سرک ساز.**

چنانکه گفتیم این عناوین هیچ خدمتی به هیچ فردی نمی کند جز آنکه فقط یک چیز را حقانیت بدهد، «دیکتاتوری» را. پس نخست باید دید که دیکتاتوری چیست؟:

د پائو شمیره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آن لائن په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

پادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

دیکتاتوری یک سیستم حاکمیت سیاسی است که فردی اقتدار خویش را بر یک جامعه برخلاف اراده مردم و یا بدون توصل به آرای آنها تحمیل می کند.

باید متوجه بود که محک و معیار شناخت دیموکراسی از دیکتاتوری، همین وجود و عدم اراده و نقش مردم در تعیین سرنوشت آنهاست. اگر اراده مردم در یک تحول سیاسی، نقش اساسی دارد، نظام ناشی از آن، دیموکراتیک است و اگر آرای مردم در تحکیم یک رژیم سیاسی مفقود است، آن حاکمیت، دیکتاتوری است. اما باید خاطر نشان کرد که این اراده مردم باید بالفعل و مستقیم و توسط آرای آنها متباز گردد، نه توسط توجیهات حکمرانان یا صحنه گذاری ناوقت منقبت سرایان.

اگر کسانی ادعا می کنند که مردم با رویکار آمدن یک دیکتاتوری، خاموش بوده اند و این خاموشی علامت رضاست، و می پندارند که حاکمیت مردم و مشروعیت سیاسی به همین شیوه اعمال می گردد؛ غیر از آنکه این تصور شان حاکی از عدم شناخت لازم از تحکیم سلطه عامه است، و چنین استدلالی کلیه اصول و پرنسپ های دیموکراسی را به خاطر توجیه دیکتاتوری زیر پا می گذارد، و گهواره جنبنی ایست توسط هیأت محققین اجتماعی برای نوعی ستمگری که با استفاده از آزادی های دیموکراتیک با زبان خویش شمشیر استبداد را آب می دهند، این اشتباه در دو جهت امتداد می یابد:

- اولاً آنکه سکوت و سکون یک ملت، مبین خفقان و اختناق سیاسی در آن جامعه است، نه بیانگر تبارز آرای مردم.
- ثانیاً کسانی که فکر می کنند، هر خاموشی ولو در تحت بیم و خوف نیز علامت رضاست، بسیار سطحی می اندیشند، اگر شما انسان ها را با یک اقدام ناگهانی خشن، نخست بهت زده و هراسان می سازید و بعد با زور سر نیزه هایی که از کیسه همان ملت خریده اید، بر قلب ملت نشانه می گیرید و همه را به ترس و بیم می اندازید؛ نتیجه آن طبعاً خاموشی است، اما رضا نیست. اگر ملت افغانستان در برابر کودتای سرطان چون کودتای ثور به پا نخواست، علت آن رضایت ملت نبود، بلکه نتیجه همان توطئه بزرگ بود که همه بدان ایقان دارند، و آن شناختی بود که هم استعمار گران جهانی وهم مستبدین داخلی از روحیه و احساسات ملت افغانستان داشتند، که ملت افغانستان به پا بر نخواهد خواست، تا زمانیکه ارزش های شناخته شده اش، مصدوم و مورد حمله قرار نگرفته است و این ارزش شناخته شده، دین و مقدسات مردم افغانستان است که مردم ما آنرا منحصیث معیار و محک ارزش های حیاتی خویش می دانند و به آن منهمک هستند.

لذا آنها رهبر کودتای سرطان را بر این محک می سنجیدند که آیا یک فرد کافر است یا مسلمان، و چون خاطره ای از نا مسلمانی رهبر کودتا نداشتند، دیگر به عواقب آن بی اعتنا بودند. از جانیی ملت سراسری افغانستان در تحت نظام های مستبد و مطلقه مجال ادراک همه جانبه سیاسی نیافته بود که ترکیب قدرت سیاسی و عوامل نا به هنجار خارجی و داخلی آنرا حلجی کنند و در نتیجه هویت واقعی یک رژیم را شناسائی نمایند.

این بود یکی از علل عمده ای که ملت افغانستان در برابر کودتای سرطان نه ایستاد، اما این امر به هیچ صورت اقدام به کودتا را تیرنه نمی کند، بلکه نمایانگر تداوم همان توطئه ای است که احساسات و آگاهی های سطحی مردم افغانستان را به بازی گرفته است، و الا اگر مردم می دانستند که این رژیم محصول یک ترکیب کفر و اسلام و استعمار و استبداد است آیا باز هم در برابر آن خاموش می بودند؟

در عدم مشروعیت کودتای سرطان، در کنار ده ها واقعیت سیاسی و علمی و اجتماعی یکی هم آنست که اگر رژیم کودتا فکر می کرد که رضایت مردم را در عقب دارد، باید در همان آغاز، یا به یک ریفراندوم و یا بیعت برای سلطان جمهور می پرداخت، در غیر آن رضایت مردم هیچ واقعیت سیاسی و عینی نمی یابد.

اگر سکوت و سکون علامت رضا باشد، سکوت گورستان بهترین محل زیست خواهد بود. اگر یک فضای هول ناک و سخت گیر، یک وسیله مقبول و مؤثر برای رفع فساد و هرج و مرج باشد، رژیم دیروز طالبان، بیشتر از هر دیکتاتوری ای، مستحق این مدال هست. لذا کسانی که از دیکتاتور با کفایت می گویند، به همان اندازه مرتکب اشتباه می گردند که در طرح عنوان یک دیموکرات بی کفایت.

اگر هدف شان آنست که یک دیکتاتور با کفایت را بر یک دیموکرات بی کفایت ترجیح دهند، اشتباه شان اینست که اصلاً چنین چیزی وجود ندارد، تا یکی را بر دیگری ترجیح داد. هرگاه فردی دیموکرات است، معنی اش آنست که او فرد مردم خواه و حاکمیت مردم را بر سرنوشت شان خواهان است، لذا سلطه عامه را بر جامعه ممکن و مساعد می گرداند، و در جامعه ای که حاکمیت مردم مسلط است، دیگر مردم هستند که خود برای خویش کار می کنند و

خود به عمران آبادی کشور خویش مطابق عمیق ترین تمنیات خود می پردازند، در چنین شرایطی مردم هستند که از طریق ارگان های ممثل اراده شان، آزادی و حقوق خویش را خود حفاظت می کنند و آگاهانه کشور خویش را محل زیست شرافتمند می سازند، نه آنکه یک فرد دیکتاتور، خویش را دایه مهربان تر از مادر قلمداد کند و چون حکیم همه دان، همه سرنوشت، حیات و عمران کشور را مطابق میل و ذوق خویش شکل دهد. آیا بسیار کودکانه نیست بپنداریم که یک ملت چندین ملیونی آزاد و هوشیار نمی تواند خیر و شر خود را تمیز دهد و باید دست به دامن فردی بزند که مردم دوستی و مهربانی و حسن نیت او در گرد و غبار خود پرستی اش مغشوش است.

اگر فردی مردم خواه نیست و آرزوی حاکمیت مردم بر سرنوشت شان را ندارد، دیگر او دیموکرات نیست، نه آنکه یک دیموکرات بی کفایت باشد. هم چنانیکه دیموکراسی قلابی مفهوم ندارد، زیرا اگر دیموکراسی قلابی شود، دیگر دیموکراسی ای نیست، بلکه مطلقیت و دیکتاتوری است، که توسط یک مستبد زرننگ و حيله گر تعمیل می گردد، که تابلوی «دارالاحرار» (۱) را بر دروازه زندان آویخته است.

مغالطه بسیار بزرگ خواهد بود هرگاه ما تصور کنیم که در افغانستان کنونی دیموکراسی بی کفایت مسلط است. در افغانستان کنونی دیموکراسی نیست، استعمار نوین است که نام دیموکراسی را چون روکشی بر خود نهاده است. افغانستان در گیر سیاست تسلط اقتصاد فرا ملیتی است که حاکمیت جهانی و زر اندوزی بی آرم مشخصه آن است.

افغانستان دریای کف آلود و خروشان است که دید سطحی را امواج متلاطم آن می رباید و فکر و ذهن را از میسر و نتایج آن به گمراهی می کشاند، این استعمار نوین است که ارزش ها و مقدسات ما را توسط گماشتگان ملی و بین المللی خود فرو می ریزد و ملامتی اقدامات بد آنها را بردوش ما اندازد،

- آنجا آزادی سیاسی وجود ندارد، بلکه هرج و مرج دستوری استعمار جهانیست که از آب گل آلود ماهی می گیرد.
- آنجا آزادی دزدی و فساد و قاچاق حاکم است، که از حمایت و توأمیت های فرا مرزی نفع می برد،
- آنجا آزادی بیان صرفاً در زیر سایه بنیاد های پروپاگندی مقتدر وابسته به بیگانه امکان دارد،
- آنجا گورستان خبر گویان حقایق است. کشوری که رئیس جمهور آن نماینده یک کمپنی خارجی باشد،
- آیا در آنجا دیموکراسی است؟
- کشوری که آرای مردم را وزیر خارجه یک کشور خارجی بدور اندازد و وحدت ملت سوزی را بر خلاف کلیه پرنسپ های دیموکراسی دستور دهد،
- آیا آنجا دیموکراسی است؟
- در کشوری که قرار داد های امنیتی، حیاتی تبلیغ می شود، مگر صرف آن گدام های سلاح منفجر ساخته می شود که امنیت پایگاه های بیرونی را به خطر مواجه می گرداند، و الا خطر تهدید تمامیت ارضی و خطر حیاتی مردم افغانستان هیچ اهمیتی ندارد،
- آیا در آنجا از حاکمیت ملی نشانی است؟

مهمترین مشخصه یک نظام دیموکراتیک آنست که در آنجا خواست و آرای مردم و صدای مردم بیشترین نقش را دارد و کارساز مشی سیاسی است؛ اما در افغانستان هرچه بگوئید، کسی به خاطر آن پیاز میده نمی کند. در تسلط استعمار نوین، هیچ آوائی و فریادی اهمیت ندارد و یا در زیر آوار موج عظیم از نواهای تفنی و تبلیغات کاذب مقتدرین جهانی مدفون می گردد.

بنا بران یک دیموکراسی بد و یک دیکتاتوری خوب، نه معنی، نه امکان و نه وجود دارند. چنانچه دیکتاتور با کفایت نیز حاوی مفهومی نیست، اصطلاح باکفایت، مفهوم خدمت به مردم را تداعی نمی کند، اگر بگوئیم دیکتاتور کارکن، شاید مستدل باشد، اما عاری از حقیقت معنی است، زیرا کار برای کی؟ برای مردم؟

پایان قسمت دوم
ادامه دارد

۱- (دارالاحرار) یک کلمه و اصطلاح زیبای عربی است. (دار) در زبان عربی به «سرا یا سرای»، «جایگاه» و «خانه» گویند و (احرار) اسم جمع کلمه (حُر) است که «آزاد» معنی می دهد. و جمع آن احرار یعنی «آزادها یا آزادگان» پس (دارالاحرار) یعنی (خانه آزاد ها یا جای آزادگان)